



اوضاع سیاسی-فرهنگی عصر امام صادق / سازش ناپذیری با خلفای عباسی

یکی از اموری که در زندگی امام صادق(ع) پوشیده مانده است، مفهوم سیاسی و متعرضانه حوزه وسیع علمی و فقهی امام است. دانشگاه فقه جعفری ناتوانی دستگاه حاکم در اداره امور فکری مردم را ثابت می کرد.

یکی از اموری که در زندگی امام صادق(ع) پوشیده مانده است، مفهوم سیاسی و متعرضانه حوزه وسیع علمی و فقهی امام است. دانشگاه فقه جعفری ناتوانی دستگاه حاکم در اداره امور فکری مردم را ثابت می کرد.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر یادداشتی از محمد نصیری استاد دانشگاه ادیان و مذاهب قم در مورد اوضاع سیاسی و فرهنگی عصر امام صادق(ع) است که از نظر می گذرد.

از آنجا که امام صادق(ع) شاهد دوران عدم سخت گیری بود که در دستگاه حکومت رخ داد و امویان و عباسیان سرگرم زد و خورد با یکدیگر بودند و در نتیجه خلافت از دودمانی به دودمان دیگر منتقل شد، درباره امام صادق(ع) و موضع آن حضرت در برابر شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم از سوی دو گروه، دو گونه داوری وجود دارد که منشأ و محتوای آنها مشترک است: یک دیدگاه معتقد است امام به خاطر فرصت طلایی پدید آمده، بساط افاضه و تعلیم گستراند و در خانه اش را به روی جویندگان دانش باز کرد. از مکتب او دانش های گوناگون مانند فقه و حدیث، تفسیر، تاریخ، اخلاق، ریاضیات، نجوم و ... به جهانیان عرضه شد و امام برای آنکه بتواند این حوزه علمی را پدید آورد و دانش و اندیشه را هر چه بیشتر رواج دهد، در سیاست مداخله نکرد. ایشان نه تنها هیچ ابتکار عمل سیاسی را در دست نگرفت، بلکه گاه کاملاً در جهت سیاستی که خلفای زمانش می خواستند، حرکت کرد یا دست کم کوشید برخلاف سیاست آنان کرداری از وی سر نزد.

براساس این دیدگاه امام تلاش کرد دیگر جریان ها و گروه های انقلابی و سیاسی را از حرکت باز دارد. چنان که پیداست در این داور، امام(ع) اندیشمندی توانا، مدرسی کارآزموده و دانشمندی بی نظیر است ولی از نظر پایداری در برابر عوامل نابودکننده دین و برخورد شایسته با سلطه ضد دینی و ضد انسانی منصور عباسی و دیگران حتی با سربازانی که در کنار زید بن علی یا محمد بن عبدالله(نفس زکیه) و حسین بن علی(شهید فخ) می جنگیدند نیز قابل مقایسه نیست.

دیدگاه دیگر معتقد است در زمانی تاریک و غیرقابل تحمل که جامعه اسلامی در آتش اختلاف طبقاتی می سوخت و مردم با مهمترین ویژگی های انسانی یعنی قدرت اندیشیدن و انتخاب، بیگانه شده بودند، امام صادق(ع) از رسالت انسانی یک رهبر غفلت ورزید و یا دست کم بدان بی اعتنا ماند؛ زیرا مهمترین کار خود را درس و بحث و برقراری حوزه درسی و تربیت شاگردانی چند قرار داد. در واقع او در مسیری جز مسیر حرکت جامعه راه سپر و دور از درد و رنج مردم زندگی کرد.

برای بررسی این دو دیدگاه، باید با اوضاع سیاسی، فرهنگی و اجتماعی این دوره آشنا شویم:

اوضاع سیاسی و فرهنگی دوره امام صادق(ع)

نزدیک به ۱۸ سال از امامت آن حضرت در دوران خلافت پنج خلیفه اموی به نام های هشام بن عبدالملک (۱۱۴-۱۲۵)، ولید بن یزید بن عبدالملک (۱۲۵-۱۲۶)، یزید بن ولید بن عبدالملک (۱۲۶)، ابراهیم بن ولید بن عبدالملک (۷۰ روز از سال ۱۲۶) و مروان بن محمد (۱۲۶-۱۳۲) سپری شد و حدود ۱۶ سال از امامت وی در دوران خلافت دو خلیفه عباسی عبدالله بن محمد (۱۳۲-۱۳۷) و ابوجعفر منصور (۱۳۷-۱۴۷) گذشت.

در آغاز و در مراحل حساس مبارزه، سخن از علویان بود. آنها به دو گروه عمده بنی الحسن که عبدالله محض در رأس آنها بود و بنی الحسین که امام صادق(ع) ریاست آن را به عهده داشت، تجزیه شده بودند. در این مرحله، عباسیان نیز به ظاهر و به طور جدی به نفع اهل بیت(ع) شعار می دادند.

سفاح، منصور و برادر بزرگتر آنها، ابراهیم امام، که از خاندان عباسی بودند با محمد بن عبدالله بن حسن (نفس زکیه) بیعت کردند، حتی منصور عباسی که بعدها محمد بن عبدالله را به قتل رساند، در آغاز نهضت همانند خدمتکار رکاب است عبدالله بن حسن را می گرفت و جامه او را روی زین اسب مرتب می کرد. مبلغان بنی عباس در آغاز با عنوان «الرضا من آل محمد» یا الرضی من آل محمد تبلیغ می کردند کار اصلی این دعوت به وسیله ابوسلمه خلال و ابومسلم خراسانی انجام می شد که بعدها به ترتیب وزیر آل محمد و امیر آل محمد شهرت یافتند.

شعار پرچم های آنان، آیات قرآن بود و چنین می نمود که به سود اهل بیت(ع) و با هدف انتقام از بنی امیه و بنی مروان انقلاب کرده اند. آنها حتی پرچم خود را، به همین سبب یا از آن رو که خود را مصداق اخبار «ملاحم» معرفی کنند، سیاه قرار دادند. به هر ترتیب مسائل پشت پرده، صحنه را به سود عباسیان تغییر داد، ولی تا آخرین روزها، کلید پیروزی در دست ابوسلمه خلال و اطرافیانش بود. او منتظر بود تا با سقوط کامل امویان به طور رسمی برای عباسیان بیعت بگیرد. ابوسلمه خلال، بعد از مرگ «ابراهیم امام»، اوضاع را به زیان خود دید، از سفاح که تاکنون برایش بیعت می گرفت، روی گردانید و به سه تن از بزرگان علویان یعنی امام جعفر صادق(ع)، عبدالله بن حسن بن حسن بن علی(ع) (عبدالله محض) و عمر بن زین العابدین نامه نوشت و از هر یک از آنها خواست به کوفه آیند تا به عنوان امام مورد پشتیبانی وی قرار گیرند.

چنان که پیداست، وفاداری ابوسلمه به بنی عباس و تثبیت حکومت در خاندان آنها و دعوت از سه نفر برای بیعت با آنان نشان دهنده جدی نبودن دعوت، آمیخته بودن آن با تزویر و عدم آگاهی از نظام واقعی امامت است. بنابراین طبیعی بود که امام صادق(ع) آن را جدی تلقی نکند. امام به فرستاده ابوسلیمه فرمود: ابوسلمه، شیعه شخص دیگری است. براساس برخی از روایات، ابومسلم نیز در این باره نامه ای به امام نوشت و چون ابوسلمه پاسخ گرفت. عمر بن زین العابدین نیز با نامه دعوت، برخورد منفی داشت. او گفت: صاحب نامه را نمی شناسم که پاسخ دهم. عبدالله محض که از نامه دعوت خرسند شده بود، با امام صادق(ع) به رایزنی پرداخت. امام(ع)، وی را به پیروی از همین موضع فراخواند، ولی از اهداف شوم و پیامدهای این دعوت درنیافت. افزون بر همه اینها حتی اگر ابوسلمه در دعوتش مصمم بود، کشته شدن داو و ابومسلم به دست عباسین بر ناممکن بودن این مسیر و نابودی ره سپرانش گواهی می دهد.

با عنایت به آنچه در نابسامانی و پیچیده بودن اوضاع سیاسی اشاره شد و با توجه به خطری تاریخی که در حوزه اندیشه و مسائل اجتماعی به روشنی احساس می شد، امام صادق(ع) به عنوان مظهر ایده آل های امامت و سرچشمه دو جریان حیات بخش تفکر درست اسلامی و نظام عادلانه توحیدی چگونه می توانست همزمان در برابر این دو وضعیت در دو عرصه مختلف مسیری درست پیش گیرد و وظیفه خود را به عنوان امام، به انجام رساند؟

به همین سبب اکنون بسیاری از ریزه کاری ها، فرمان های خصوصی و دیدارهای محرمانه سران دوران دعوت بنی عباس در تاریخ ثبت است و همه از آن آگاهند. بی گمان اگر نهضت علوی نیز به ثمر می رسید و قدرت و حکومت در اختیار امامان شیعه یا عناصر برگزیده آنان قرار می گرفت، ما امروز از همه یا بسیاری از رازهای دعوت علوی و تشکیلات گسترده و محرمانه آن آگاه می شدیم. واقعیت بیرونی تاریخ به خصلت تاریخ نویسی و تاریخ نویسان مربوط است.

به طور طبیعی، اگر در تاریخ رسمی نام و خاطره ای از محکومان و ستمدیدگان ثبت شود، براساس خواست ستمگران و حاکمان است. «مورخ رسمی» که انبوه کردار و گفتار وابستگان فرمانروا را بی دغدغه و زحمت در دسترس دارد و مزد مناسبی نیز دریافت می کند، خطر کردن و ثبت فعالیتهای گروهی محکوم را نادرست و مخالف با حکم خرد مصلحت اندیشی می یابد. کتابهای تاریخ موجود بر درستی این سخن گواهی می دهد.

همه کتاب های تاریخ معروف و معتبر که منبع تحقیقات و گزارش های بعدی به شمار می آید، در دوران حکومت عباسی یعنی تا سال ۶۵۶ ه.ق نوشته شده است و از یک مورخ دوران عباسی انتظار نمی رود بتواند یا بخواهد اطلاعات درستی از زندگی امام صادق(ع) یا هر یک از ائمه(ع) دیگر شیعه در کتاب خود ثبت کند.

به همین خاطر، برای تبیین درست زندگی امام(ع) باید به قرائن و دلایل پراکنده تاریخی و گاه غیرتاریخی تکیه کنیم. بر این اساس اگر بتوانیم خطوط کلی و برجسته زندگی امام(ع) را در موضوعات و مسائلی چون تبیین امامت، بیان احکام الهی، تفسیر قرآن، سازمان دهی تشکیلات فرهنگی - سیاسی، گفتارها و شعرهای حضرت و پیروانش خلاصه کنیم، بی تردید یافتن نمودی از اعتراض نسبت به حکومت در همه این موارد دشوار نیست.

نمونه مبارزه سیاسی - فکری در قلمرو ادبیات نیز قابل مشاهده است:

بهره گیری از ادبیات و زبان شعر

با توجه به تأثیر ادبیات بر دل های مردم، در گذشته شاعران و سخنوران چون رسانه ای بودند که جهت گیری سیاسی ویژه ای را مطرح می ساختند؛ دلایل حقانیت گرایش سیاسی خود را با زبانی مؤثر باز می گفتند و استدلال رقیبان را باطل می کردند. گذشته از درستی یا نادرستی محتوای اشعار، میراث پیامبر(ص) که در اشعار هواخواهان عباسی و علوی مورد استدلال و اثبات قرار می گرفت، چیزی جز ولایت و زمامداری مسلمین نبود.

شعرایی چون سید حمیری، جعفر بن عمان و کمیت اسدی با مطرح ساختن مسأله امامت در اشعار خود و پاسخ به شاعران درباری، به خوبی نشان می دهند که امام صادق(ع) و عناصر وابسته به آن حضرت در جهت به دستاوردهای قدرت سیاسی و راندن رقیبان خود از صحنه سیاست، به تبلیغات فراگیر و گسترده ای دست یازیده بودند.

مبارزه در قالب بیان احکام و تفسیر قرآن

یکی از اموری که از نظر بیشتر کاوش گران زندگی امام صادق(ع) پوشیده مانده است، مفهوم سیاسی و متعرضانه حوزه وسیع علمی و فقهی امام است. از آنجا که خلیفه به عنوان جانشین پیامبر(ص)، جز تصدی شئون رایج سیاست، امور دینی، اخلاقی و رفتاری مردم را نیز به عهده دارد، اثبات ناآگاهی خلفا از دانش دین و ناتوانی آنان در پاسخگویی به نیازهای فکری و فرهنگی مردم به معنای عدم شایستگی آنان برای حکومت کردن است.

بر این اساس دانشگاه فقه جعفری در کنار مشخص ساختن موارد تحریف دین در فقه رسمی که ناشی از مصلحت اندیشی های غیر اسلامی فقیهان وابسته بود، ناتوانی دستگاه حاکم در اداره امور فکری مردم را به خوبی ثابت می کرد. امام صادق(ع) با گستردن بساط علمی و بیان معارف اسلامی به ویژه تفسیر قرآن به شیوه ای جز شیوه عالمان وابسته به حکومت، عملاً به معارضة با دستگاه حاکم برخاسته بود. آن حضرت بدین وسیله تمام تشکیلات مذهبی و فقاہت رسمی را که ضلع مهم حکومت خلفا به شمار می آمد، تخطئه می کرد و وجهه مذهبی دستگاه حکومت را تضعیف می نمود.

بی تردید تهدیدها و سخت گیری های منصور عباسی در برابر فعالیت های علمی امام که در برخی از روایات تاریخی به چشم می خورد و تأکید فراوان منصور عباسی بر گرد آوردن فقهای معروف حجاز و عراق در مرکز حکومت از همین احساس نیاز و خلأ نشأت می گرفت. محرومیت مردم از ملاقات با آن حضرت، به خوبی مؤید این پرداخت از فعالیت علمی امام(ع) است. یکی از راویان می گوید: حتی اگر درباره زناشویی، طلاق و مانند اینها نیز برای کسی مسأله ای پیش می آمد، نمی توانست به آسانی به نظر امام دست یابد.

در روایات مربوط به زندگی ائمه(ع) تعبیرهای بسیار پرمعنایی مانند باب، وکیل و صاحب سر دیده می شود. علاوه بر روایات، این عنوان در گزارش های محدثان بزرگ و مؤلفان قرن های نخستین نیز دیده می شود. برای مثال در شرح زندگی امام سجاد(ع) یحیی بن ام طویل، «باب» آن حضرت معرفی شده است. درباره جابر بن یزید جعفری و محمد بن سنان نیز این تعبیر دیده می شود. تعبیرهایی چون در، واسطه، کارگزار و رازدار، نمایشگر دستگاه پنهانی است که در پشت فعالیت های ظاهری ائمه(ع) وجود داشته است.

مشکل می توان پذیرفت که رازهای مورد تأکید امام مسائل غیبی و فراطبیعی باشد و یا دست کم در امور فراطبیعی خلاصه شود. اینکه امام صادق(ع) چنان یاران خود را به کتمان راز سفارش می کند که در کتاب های روایی، فصلی با عنوان باب الکتمان پدید می آید، نشان می دهد این «راز» چنان مهم است که اگر آشکار شود، شیعیان و خود امام با خطر بزرگ رو به رو می گردند، بی تردید چنین رازی نمی تواند امور شخصی، غیبی و فراطبیعی باشد. چنان که معارف شیعه نیز با همه اختصاصی بودنش نمی تواند به عنوان «راز» مطرح باشد، زیرا این معارف در ده ها حوزه حدیث و فقه و چندین شهر بزرگ آن روز مطرح بود.

واژه «باب» از نوعی ارتباط بسیار پنهانی امام با شیعیان خبر می دهد. وقتی هر گونه ارتباط امام با افراد، زیر ذره بین مأموران حکومتی است، باید اسرار تشکیلاتی غیر مستقیم و به وسیله واسطه ها میان امام و شیعیان مبادله شود، زیرا کشف هر رابطه ای سرنخی برای نفوذ به اعماق تشکیلات خواهد بود. انتقام سرسختانه حکومت از برخی از کسانی که این عنوان ها را داشتند، روی برگرداندن امام از بعضی از شیعیان و حتی راندن برخی از علاقه مندان و سرزنش کردن آنان مؤید این تدبیر معقولانه امام و وجود نوعی تاکتیک تشکیلاتی است.

چنان که درباره وکلای ائمه مشاهده می شود. وکیل یعنی حافظ و مسئول گردآوری و تقسیم اموالی که از نقاط دور و نزدیک برای امام فرستاده می شود. تدبیر چگونگی گردآوری و مصرف اموال و اساساً پیش بینی چنین هسته ای به روشنی نمایان گر یکی دیگر از ابعاد کار تشکیلاتی امام و شیعیان است.

آن حضرت در روایتی دیگر فرمود: عموم زید مردم را به رهبری شخص برگزیده از آل محمد(ص) فرا می خواند و آن شخص من هستم. براساس روایتی، زید می گفت: در هر زمانی، یک تن از ما حجت خداست و حجت زمان ما برادرزاده ام جعفر بن محمد است. هر کس از او پیروی کند، گمراه نمی شود و هر که با او مخالفت ورزد، هدایت نمی شود.

اندکی توجه به محتوای نامه ابومسلم به منصور عباسی برای درک دلیل امتناع امام از همکاری با وی کافی می نماید. ابومسلم پس از آن همه خدمت به عباسیان وقتی از منصور بیمناک شد در نامه ای به او نوشت: برادرت به من دستور داد که شمشیر بکشم، به مجرد سوء ظن دستگیر کنم، به بهانه کوچکترین اتهامی به قتل برسانم و هیچ گونه عذری را نپذیرم. من نیز به دستور وی بسیاری از حرمت ها را که خدا حفظ آنها را لازم شمرده بود، هتک کردم؛ بسیاری از خون ها را که خدا حرمت شان را واجب کرده بود، بر زمین ریختم، حکومت را از اهل آن ستاندم و در جای دیگر نهادم.

همکاری نکردن امام صادق(ع) با چنین جنبش هایی به جهت ماهیت واقعی غیراسلامی آنان بود. و گرنه در برابر خلفای عباسی و اموی حتی لحظه ای نرمش نشان نداد. بازخواست ها، بازداشت ها و زندانی شدن های حضرت در این دوران بر درستی این ادعا گواهی می دهد.

در جلد ۴۷ بحارالانوار، صفحه ۴۲ می خوانیم: روزی منصور به برخی از اطرافیان خود گفت: چه کسی مرا از دست ابن ابی جعفر امام صادق(ع) نجات می دهد؟ وی امام یک گام پیش و یک گام عقب می گذارد و با خود می گوید: من از محمد نفس زکیه کناره می گیرم؛ اگر او موفق شد، قضیه به سود من تمام شده است و اگر چنین نشد، من جان خود را حفظ کرده ام. به خدا سوگند، او (امام) را خواهم کشت. این سخن منصور نشان دهنده مبارزه امام با خلفای ستمگر و سازش ناپذیری اوست.